

ادامه از صفحه اول

آقای شمقدری می‌بخشیم اما فراموش نمی‌کنیم

از پشت درهای بسته اتاق ریاست سینمایی خارج و به میان سینماگران خواهید آمد تا مانند همه فعالان عرصه سینما نظاره کنید که وزیر آتی و مدیرانش با سینمای ایران چه خواهند کرد. ما به بی‌نیازی از حمایت وزیر و درایت مدیران دولتی و داشتن خانه‌ای با دری بسته اما همچنان معتبر و برقرار، عادت کرده‌ایم و راه خود را برای ورود مجدد به آن نیز پیدا خواهیم کرد... شما چطور؟ به بسته‌شدن در اتاق مدیریت مایشاه‌تان بر سینما، عادت خواهید کرد؟... خواهید توانست در برابر آنچه‌نمی‌پسندید صبور۱ کنید و از مرزهای انصاف و اخلاق و قانون عبور نکنید؟... خواهید توانست در چشمان سینماگرانی که در این سال‌ها جز قهر و قفل چیزی از شما به‌یاد نسپرده‌اند نگاه کنید؟... شما که همه مهلت‌های آشتی با اکثر سینماگران را بر خود سوزانید، خواهید توانست به رفاقت آن اقلیتی که همراه شما شدند برای سخت‌گیری بر همکارانتان، اکتفا کنید؟ سینمای ایران هنوز سخنان شما و مدیرانتان و مشاورانتان را درباره وحدت و همگرایی و فراگیری و چسب و... را به یاد دارد؛ سخنانی که جز بوی رطب‌خوردگی ناصح، چیز دیگری از آن برنماید. سینمای ایران، هنوز طرح ناموفق تحمیل اتحادیه ۲ به مجموعه تهیه‌کنندگان سینمای ایران را از یاد نبرده است. سینمای ایران هنوز ناچاری خود از برگزاری جشن سالانه و خانگی‌اش را در گورستان و بر مزار مدیر محترمی چون «سفال‌ه داده فراموش نکرده است.

سینمای ایران هنوز بپایه «الله... الله...» شما در گوش زنگ می‌زند. سینمای ایران هنوز از زخم‌هایی که در عرصه تولید و نمایش، از یاران سیاسی، صنفی و اقتصادی شما خورده، مجروح است. سینمای ایران هنوز در بهت تفاوت فاحش بین فریادهای شما از بی‌دینی و بی‌عدالتی و رانت‌خواری و بیگانه‌پرستی مدیران اسبق سینما و آنچه که در عمل، خود و مدیرانتان در این چند سال کردید، فرو رفته است. سینمای ایران هنوز از قفلی که بر در خانه‌اش زده‌اید در حیرت است. قفلی که تنها تأثیرش این بود که این در بسته، از خود خانه و هبات مدیرانش، از اسازمان سینمایی» و رییسش، از «وزارت ارشاد» و وزیرش هم مهم‌تر شود... آنقدر مهم که حتی به نشانی برای اثبات خنده‌های فرهنگی کاندیدهای ریاست‌جمهوری در مناظره‌های انتخاباتی تبدیل شود. سینمای ایران هنوز از خودزنی شما و یارانتان در تجمع هواداران «خانه سینما» همچنان متعجب است، واقعا این همه اتفاق شوم برای سینمای ایران در دوره مدیریت شما کافی نبود که در این هفته‌های وداع هم دست از ابتکارات مهج و مخرب برنداشتید؟ یا کدام وجهت صافی برای اهالی «خانه سینما» حکم کردید که با فرمول‌های مردود شما، دست از خانه خود بردارند و به اتحادیه دست‌ساز شما مراجعه کنند و تحت ریاست مخالفان خود، «خانه سینمای دیگری تشکیل بدهند...؟ با کدام توجیه اخلاقی، در این ایام پایانی مهلتتان، به‌جای جبران فاغها و خلاتیت‌خواری، از خطاها، میدان سینما را پیش از سپردن به دولت بعدی مین‌گذاری کردید؟ هر فرمان ناروایی که برای بستن و تعطیل کردن و قفل‌زدن، خود بلد بودید یا دیگران یادتان دادند را بی‌محایا صادر کردید... مدیرانتان جار زدند که حکم تعطیلی «خانه سینما» تا ابد! برقرار است... بهانه آوردند که پذیرش اساننامه اصفاف، فقط در همان ۷۲ ساعت کتا که شما از آن رقع القلم کرده بودید مجاز بوده و لاغیر، همان ۷۲ ساعتی که امر کرده بودید اصفاف سینمایی گره‌شور هم که شده بایبند و از حوزه ریاستش شما رسیدی دریافت کنند تا دستور رییس‌جمهور دهم بر زمین نماند. آقای شمقدری، سینمای ایران حال شما را با تاسف درک می‌کند... عصبانی هستنید از اینکه با همه این آزارها، سینمای ایران از تهدیدهای شما نترسیده، بر سر پیمان با استقلال خویش و خانه‌اش مانده و بی‌آنکه به روشی غیرقانونی متوسل شود، به حکم تاسیس مجدد آنچه که داشته و دارد، گردن نهاده است... آخر مگر کسی که شناسنامه معتبر دارد، المثنی می‌گیرد؟ آن هم با تغییر نام والدین و تاریخ تولدش؟!... پرسشی که مهلت پاسخ منطقی به آن را دیگر از دست داده‌اید. آقای شمقدری، کمی از معرکاهی که ساختناید فاصله بگیرید و نمای عمومی آن را نظاره کنید... این همان نمایی است که تاریخ سینمای ایران از نقش شما به یاد خواهد سپرد... شما را در حمایت و توجه و ترکیب و ادبیات بازگرائی که برای سناریوی براندازی «خانه سینما» انتخاب کرده بودید، به یاد خواهد سپرد... شما را در بی‌احتیاطی و کم‌تألفی حین الصاق تهمت‌های مکرر اعتقادی، سیاسی و صنفی به همکارانتان به یاد خواهد سپرد... شما را در اتاق فکر شلیک به سینمای ملی ایران و اعضای شایسته و مستقل آن به یاد خواهد سپرد... شما را با تبعیض‌هایی که بین عزیزانتان و رفقایتان با شایستگیان سینما قایل شدیده به یاد خواهد سپرد... می‌بینید آقای شمقدری، کارتان برای زودن این خاطرات از حافظه سینما و ایضا دفتر اعتمالت بسیار سخت است. امید که خطای دیگری بر آن اضافه نکنید. آقای شمقدری صادقانه باور دارم که شما بیش از من تاکنون به خود و دیگران گفته‌اید که ایام ماه مبارک، ایام تدبیر و توبه و دعا و احیا است، ما هر دو به‌سوی یک قبله نماز می‌خوانیم، هر دو هم‌زمان روزه می‌گیریم، هر دو برای یک امام سیاه می‌پوشیم و قرآن بر سر می‌گیریم، هر دو در لیلی قدر، یک جوشن کبیر می‌خوانیم و الفوت – الفوت بسر می‌دهیم... و هیچ‌کس نمی‌داند که در روز حساب، خدا و مسولاً از کدام‌یک از ما راضی‌تر خواهند بود و این واجبات و مستحبات را از کدام‌یک از ما آسان‌تر خواهند پذیرفت... آقای شمقدری واقعا باور دارید که در روز جزا، هیچ‌کس شما را و شما هیچ‌کس را نخواهید شناخت؟ باور دارید که هیچ‌یک از مردان و مردمان و مدیران و یاران و مشاورانتان با شما نخواهند بود؟...

ادامه در صفحه ۱۱

مشروطه

مشروطه در قلب تهران بعد از ۱۰۷ سال

حکایت انقلابی که در پایتخت گم شد

فرزانه ابراهیمزاده



عکس: مهدی حسینی شرق

۱۲۸۵ است که در مسجد سروپوک مراسمی به دستور ایت‌الله بهبهانی برگزار می‌شود و آنچنان که ناظم‌الاسلام نقل می‌کند بنای پیداری مردم را تجدید کند. کسروی در تاریخ مشروطه شرح خطابه شیخ‌محمد واعظ را در همین مسجد می‌نویسد. در تقاطع دو کوچه مسجد سروپوک و بهبهانی می‌ایستم و می‌اندیشم که همین‌جا بود که قزاق‌ها به دستور عین‌الدوله می‌آیند که شیخ‌محمد را دستگیر کنند. صاحب‌مغازه دوبینشی که در همین تقاطع است، می‌پرسد به‌دنبال آدرسی می‌گردید؟ می‌گویم بله می‌گوید: «حتما خانه بهبهانی؟» همین چند قدم جلوتر بری می‌بینی. خانه مهاجران است. قرار بود یک پاساز شود اما میراث فرهنگی نگذاشت. بعد رهاش کردند و مخروبه شده است. خاتم می‌دانی این ایت‌الله بهبهانی که بوده؟ رهبر مشروطه ایران... کار به اون بزرگی برای این مردم انجام داد اما حتی همین خانه‌اش را هم نگذاشتند که به یادگار بماند. منایر رسید دیگر مشکل، بانک استقرانی نبود. عکسی از مسیو زویس گمرکات به دست مردم افتاده بود که او را در مجلس باماسکه در لباس روحانیت نشان می‌داد. عسگر گارجیجی هم در راه قم جان زایران را به لبشنان رسانده بود. در میانه ماه مبارک رمضان بود که سیدجمال‌الدین واعظ با اجازه ایت‌الله بهبهانی طباطبایی به منبر مسجد شاه رفت و از علاءالدوله حاکم تهران انتقاد کرده انتقادهایی که به مناق نام‌جمعه تهران خوش نیامد و پای همان منبر فریاد زد: «ای المذهب چرا به شاه بد می‌گویی» این حرکت امام‌جمعه تهران باعث بههم‌ریختن مجلس شد. مسجد بزرگ بازار تهران که در زمان شاه‌تیماسب ساخته شده است، حالا مسجد امام است. درست در نقطه نقل بازار تهران.

چندین ورودی با راهروهای باریک و تاریک دارد. در همین راهروها بود که ازدحام مردم ارایه «آب کر» مسجد را به حرکت درآورد و صدای مخوفی ساخت که خدشکار آقای طباطبایی با کفش‌های آقا قرار کرد و ایشان پابرهنه تا سنگلج رفتند. حالا اگر بخوای داخل مسجد شوی، می‌توانی از بازار طلافروشا رد شوی و تقریفروشی‌ها را پشت‌سر بگذاری نیمه ماه رمضان است و مردم برای خواندن نماز به مسجد آمده‌اند. از پیرمردی که در حوض مسجد وضو می‌گیرد سراغ شیشتن مسجد را می‌گیرم. نگاه تند می‌اندازد و می‌گوید: «آن طرف که زن‌ها را راه نمی‌دهند» می‌دانم فقط می‌خواهم بدانم جمال‌الدین واعظ از کدام سمت به سوی خانه ایت‌الله بهبهانی قرار کرده است. او اما سیدجمال واعظ را نمی‌شناخت.

اما گفت که: «از اون در برو بیرون و به سمت راست حرکت کن. هزار متر جلوتر کوچه بهبهانی است» و به سمت در ششستان می‌رود. عکاسی در مسجد ممنوع است. تابلویش را وقتی داشتم از پله‌های مقابل مسجد پایین می‌ادم و عکسی از ورودی‌اش می‌گرفتم، روی تابلو قدیمی و چرکشده‌ای دیدم. در یکی از ایوان‌ها که با پرده محصور شده چندین زن نشستند. یکی از آنها بلوزهای زنانه رنگی را روی هم

می‌گذازد. دستفروش است. این بلوزها را از بازار می‌خرد و در مترو می‌فروشد. یکی را برمی‌دارم و از مشروطه می‌پرسم، تا به حال اسمش را نشنیده‌است. می‌گوید: «خاتم آنقدر بیچارگی دارم که به مشروطه نمی‌رسد». شاید من اشتباه کرده‌ام اشتباهی را نگفتم. اما چند دختر جوانی که آن سوتر نشستند از مشروطه فقط همین قدر می‌دانند که در کتاب درسی خوانده‌اند.

خانه‌ای که خانه نیست سروپوک سراسر تیزتر از همه آدرس‌هایی است که دنبالش هستم. در تقاطع خیابان ۱۵ خرداد و خیابان شهیدمصطفی خمینی آغاز می‌شود؛ چهارراه سیروس. اما حالا اینجا دیگر محله سروپوک نیست. یک کوچه دارد به اسم حمام سروپوک که به کوچه بهبهانی منتهی می‌شود؛ کوچه‌ای به نام یکی از دو رهبر مشروطه. کمی آن طرف‌تر از آن کوچه یک مسجد قرار دارد؛ مسجد سروپوک؛ جایی که سیدجمال‌الدین واعظ خطبه‌های آتشینی را گفته بود؛ همان جایی که بعد از مهاجرت صغری به زاویه مقدسه عبدالعظیم وقتی شاه با درخواست علما موافقت می‌کند و قرار به تاسیس عدالتخانه می‌شود. ایت‌الله بهبهانی و طباطبایی به تهران بازمی‌گردند. اما خیلی زود می‌فهمند که دستور شاه بیمار، عملی نخواهد شد. یعنی عبدالمجیدخان عین‌الدوله نمی‌گذارد. در یکی از شب‌های تیر

گذر

محله‌ای که در نام قیصر مانده

• یکی از تکه‌های داستان‌های مشروطه در محله امامزاده‌یحیی کامل می‌شود. قزاق‌ها به دستور عین‌الدوله به‌دنبال شیخ‌محمد واعظ به این محله می‌رسند و در مدرسه معمارباشی او را می‌بایند و با شکل توهین‌آمیزی قصد دارند او و ادیب‌الواعظین را دستگیر کنند که مردم می‌ریزند. در این بین یک طلبه جوان به نام سیدعبدالحمید در مقابل قزاق‌ها می‌ایستد و اعتراض می‌کند و سهمش باروت‌های آتشین تپانچه احمدخان فرمانده این گروه می‌شود. بیکر نیمه‌جان سیدعبدالحمید را به ایوان شرقی مدرسه می‌برند و او با دهسان روزه در همان‌جا تمام می‌کند. آفتاب حالا بالای سر محله امامزاده‌یحیی رسیده است، مثل همان روزی که سیدعبدالحمید در مقابل مدرسه معمارباشی کشته شد. وقتی زن باشی، در مدرسه علمیه مردانه به رویت بسته است. درست در مقابل در مدرسه معمارباشی یک میوه‌فروشی قرار دارد. اینجا، همان جایی است که گروه قزاق به صف مشروطه‌خواهان می‌رسند اما مرد میوه‌فروش که حوصله ندارد، اسم سیدعبدالحمید را نشنیده است. سال‌هاست که امامزاده‌یحیی را به نام مهم‌ترین شهید مشروطه نمی‌شناسند.



اصلا از اول هم به اسم این طلبه جوان نمی‌شناختند. عبدالحمید که هیچ، ساکنان این محله حتی جای دست‌های مدرس ساختمان‌های نازای ساختند و خانه‌اش را به فراموشی سپردند. حالا روشن‌ترین خاطره محله امامزاده‌یحیی حمام نواب است که ۴۵ سال پیش پسر جوان هم‌حلی‌شان تیغ را به‌دست قیصر سپرد تا کار منصور امینگل را در یکی از نمره‌هایش تمام کند؛ شاهکاری که نه‌تنها مسعود کیمیایی که محله کودکی‌اش را در خود حبس کرد. اما دلستان سیدعبدالحمید اینجا تمام نمی‌شد. نشانی بعدی هم در باقی داستان عبدالحمید جریان پیدا می‌کند. آنجایی که ساعتی پیش از این در میانه بازار بندیش کرد؛ مسجد جامع همان جایی که بیکر سیدعبدالحمید را در خود دفن کرده است. مسجدجامع درست در مرکز بازار قرار دارد. در میان بوی چرم‌تازه؛ مسجدی که بوی کهنگی از دیوارهای چندصدساله دلگیر است. اما در این مسجد هم کسی سیدعبدالحمید را نمی‌شناسد. اصلا کسی نمی‌داند که نخستین شهید مشروطه همین‌جا بر یکی از این کاشی‌ها به خواب ابدی رفته است.



آسان‌ترین راه برای ورود به کارشناسی ارشد به اتکای ۱۸ سال پژوهش و تجربه اساتید پارسه

یک، دو، سه، فرمول جدید

خیابان سید جمال الدین اسدآبادی (یوسف آباد) | نبش کوچه چهارم | ساختمان پارسه

تلفن : ۸۸۳۸۸ | www.parseh.ac.ir

انگلیسی، آلمانی، ایتالیایی، اسپانیایی، چینی، عربی

ZD, Open Discussion

Academy of Languages Heidelberg

مجرى دوره هاى:

نشانی: یوسف آباد، نبش خیابان نهم، شماره ۳۹ | تلفن: ۶۶-۰۴۵۶۵۸۱۰

sharghdaily

www.sharghdaily.ir